

نقد، عقل، دل

سید ناصر هاشم‌زاده

۱. ما هم آمدیم اما به امید آن که پراشتگی با زار زبان و ذهن و تفکر نیفزاییم. نیامده‌ایم بهمانی که ماندن در کار اهل قلم بسی متعفن‌تر از ماندن در کار آب است.

گفتم اشتگی و نظرم به تعدد و کثرت مطبوعات و روزنامه‌ها نبود، به گمان من این کثرت اگر به گفت‌وگو انجامید پس مبارک هم خواهد بود و چون گفت‌وگویی حاصل نشده است، اشتگی زبان و ذهن را باعث شده است. و این اشتگی اب به اب سیاب آنها می‌ریزد که با اصل تفکر مخالفت دارند. بایسته آن است که اهل فکر و قلم این اشتگی را ضعیف نمایند که نیفتند - و راهی بجویند برای رسیدن به آرامش. آرامشی که در آن فکر کردن حاصل شود ما مدتهاست و شاید قرتیاست که از مقوله تفکر به مفهوم درست آن جدا افتادیم. نه حاصل تفکری هستیم و نه متفکری از آن دست که باید در میان ما ظهور کرده است و اینها همه معلول شرایطی است که در حقیقت آن شرایط هم معلول نحوه فکر و عمل ماست.

۲. چاره چیست و از کجا باید آغاز کرد؟ این پرسش همه کسانی است که می‌خواهند کاری شایسته انجام‌گیرد. مجله‌ای را که در دست دارید حاصل این فکر برده است، فکری که از دردی جانسوز و چنانگاه برخاسته است، برای رسیدن به تفکر شاید نیازمند نقادی هستیم و نیازمند بسیاری مسائل دیگر. اما نقادی در عرصه‌های هنر و فرهنگ کاری است که می‌خواهیم به آن بپردازیم.

امید آن داریم تا با تکیه بر ریشه‌های خود - گذشته و حال - وضعیت اکنون تفکر خود را تحلیل و بررسی کنیم. نمی‌خواهیم تنها به تماشا بنشینیم و قصد آن نداریم که سلامی نجات سردهمی می‌خواهیم. تمرین اندیشیدن را و گفت‌وگو را و به دیگران هم توصیه کنیم.

۳. روزگار ما تاب و تپان ویژه‌ای پیدا کرده است. در این تاب و تپان است که دانکار، پیش و بیش از همه چیز خودخواهی ما را پاسخ می‌دهد. سریع و روشن و صریح اتفاق می‌افتد. و می‌بینیم که در جمع منگرن، نعره بر آید و عالم می‌زیم و انکار می‌کنیم و... و خوب می‌دانیم که این انکار نه از سر معرفت است و نه از جنس «تقد» نقد کار عقل است و عقل تکیه بر شناخت و معرفت دارد.

۴. نقد، تیغ عقل روزگار ماست که بر هر چه هست فرود می‌آید و شفقت ندارد و قداست نمی‌شناسد. نقد بر شناخت عقل متکی است و معیارهای خود راز عقل روزگار می‌گیرد. ما به نقد برخاسته‌ایم و ساهاست که نقادی می‌کنیم و هر آنچه را که هست بی‌شفقت و رحیم به زیر تیغ نقلی می‌کشاییم. اما آیا عقل این روزگار را دلریم؟ نقادان ما نسبت خود را با دنیای جدید (مدرنیته) برقرار کرده‌اند و از منظر عقلی که خاص این دنیاست، فرهنگ و آداب و شعر و موسیقی و معماری و... گذشته و حال - خود را به نقد می‌کشند. این عقل که دنیای مدرن را اداره می‌کند بر علوم تکیه دارد و مؤدب به آذایی است که - چه درست و چه نادرست - نقادی‌های کنونی ما از آن بی‌بهره است. نقادی بر دنیای مدرن و در مسیر خود عقل را نیز به زیر تیغ کشید یعنی عقل تیغ بر خود کشید. حدود و ثنور خود را تعیین کرد و این نه از آن جهت بود که عقل بیش از این حدود سخن نگوید و حکمی صادر نکند، بل بدین منظور بود که حدود معرفت همان حدود عقل است و سرفتی فراسوی معرفت عقل، ممکن نیست. معرفت شناخت زبانی زمان و مکان شد و نقد پاسبان حفظ این حریم.

۵. عقل جدید تیغ بر خود کشید تا بتواند بر روی هر چه که هست تیغ بکشد. عقل نقاد خود را محدود کرد تا جهان را محدود کرده باشد و بتواند بر هر چه که در جهان می‌گذرد حکمی صادر کند. هیچ چیز را خارج از حدود معرفت خود به رسمیت نخواند. آیا این مبارک که تیغ بر خود کشید تیغ بر این حدود و ثنور نیز خواهد کشید؟

۶. نقادی، نماد عقلانیت دوره ماست. هر که از فرمان آن سر تابند از تابعیت عقل سر بر تافته و هر که متقاند آن شد تابعیت عقل را پذیرفته است. عقل که خود حریم خویش را درید بر هیچ حریمی نیز حرمت نهداد و این داستان نقادی دوره‌های اخیر است که آدمی برای گریز از آن پتاسی جویید.

۷. دل، پندگاه آدمی شد و هنر، حاصل دل. آدمی خواست تا در پناه دل از حصار عقل جدید که بس تنگ و رنج‌آور بود، برهد. هنر، زبان دل شد تا راهی آدمی را نوید دهند - و نقد آمد و راه بر دل بست. نقد تیغ عقل روزگار ما بود و هر چه را که رنگ عقل نمی‌پذیرفت از سر راه برمی‌خالت.

۸. عقل، عصبی بود و دل عاشق، عقل می‌گفت که فرمان عشق را نیز تا من صادر نکنم محقق نخواهد شد و بی‌شناخت و معرفت عقل، عشق ورزیدن جنون است.

و هنر در پی مجنون بوده و هنر گارِ معجون بوده که در حصارِ رسوم رایج نمی ماند.

حکایت لب شیرین، کلامِ فرهادست

شکبج طرّه لیلی، مقامِ مجنوست

۱. نقد در سنت ما آینه ادبِ نقلِ پد. در سنت ما عقل اگر پذیرفت که محدود است از آن جهت بود که هستی را به شناخت خود محدود نکند. این بود که عقل حرمت نگاه داشت و مقام شناخت و کلام جز در مقام نگفت.

اگر به شرح عشق پرداخت و نقد هنر عشق گفت از سر فضولی شروع بود و اگر پای خود در گل دید حرمت گل نشکست.

عاقلان نقطه پرگار و چونند ولی

عشق دلند که در این دایره سرگردانند

۱۰. از آنجا که: نقد موهبی تا همه صافی بی غش باشد

ای بسا خرفه که مستوجب آتش باشد

عقل از شرح عشق یازماند و شرح شوق و عاشقی هم عشق

گفت

اهل معرفت عشق شرح حال فرهاد گفته اند و چون مجنون

ستودانند.

من چگونه هوش دارم پیش و پس

چون نباشد نور یارم پیش و پس

عشق خواهد کاین سخن بیرون بود

آینه غماز نبود چون یود

آینه ات دانی چرا غماز نیست

زانکه زنگار از رخسار ممتاز نیست

بشنویدای دوستان این داستان

خود حقیقت نقد حال ماست آن

۱۱. نقد هنر، آینه ای است که دل ناور و می نهد تا از منظری

دیگر تماشا می دیگر رخ نماید.

هر که جز ماهی ز آبش سیر شد

مردک بی روزیست روزش دیر شد

۱۲. ما مقهور تفکر غرب نشدیم که اگر این اتفاق افتاده بود

غریبی شده بودیم. ما مقهور تکنولوژی غرب شدیم و همین امر موجب

آن شد که به سبب برخی رژیم. البته کسانی از میان ما سعی کردند چنین

و انمود کنند که همچون اهل غرب می اندیشند و گر زمینه مساعد

باشد همچون آنان عمل خواهند کرد اما این گمانی بیش نبود و

نیست. اینان مقلدان هستند که خویش را بر باد دادند. گفته شده که

تکنولوژی حاصل تفکر غربیان است و همین امر موجب آن است تا

مقهور تفکر شرقیان نشود.

و این گفتار بسیار قابل تأمل است و سن در میانی و لولزم آن

ندیدیم و به تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت. اما در اینجا به

اجمال می گویم که مبانی این نظر نیز غریبی است و همین امر سرا

و ادب است در صحت آن شک کنیم.

۱۳. عده ای می گویند تا تفکر غربیان را اتخاذ نکنیم بر لولزم آن

از جمله تکنولوژی - دست نخواهیم یافت و گروهی بر آنند که اگر

لولزم تفکر غربیان را خواهیم - از جمله تکنولوژی - باید ملتمز به

تفکر غربی شویم. یعنی اگر تکنولوژی حاصل شود، غربی شدایم و

به همین جهت، لیسوزان این پایه معتقدند که تکنولوژی، مقهور ما

نخواهد شد و ما هرگز به آن دست نخواهیم یافت.

هر دو گروه - هر کدام از منظری خاص - مقهوریت ما را - تا وقتی

که ما چون آنها نشویم - امری لازم و ضروری تصور کرده اند.

من بر این لولزم نیز شک کرده ام. ما می توانیم ما باشیم و مقهور

نباشیم تمدنهای مقتدرتر بر دیگر تمدنها سیطره پیدا می کنند و

همین امر موجب تصرف می شود زمانی تمدن ما مقتدر بود و

توانست اندیشه ها و افکار دیگران را نیز به نفع خود و در جهت شرح و

بسط حقانیت خود تصرف کند و حتی تفکر لرسطو و افلاطون را برای

توجهی میانی خود به خدمت درآورد

۱۴. اما امروز تمدن غربی مقتدر است و این اقتدار امکان آن را

به غرب داده است تا در کنار مصمرات جغرافیایی، اندیشه و تفکر ما

را نیز به تصرف درآورد و البته که این تصرف عدولتی، طبیعت تمدن

غربی است و طبیعت قدرت است. ... در فهرست نویسی بر قرآن - به

ویژه فهرست نویسی موضوعی ذیل دستاوردها و تقسیمات علوم

انسانی - تا شرح و جاشیه بر مثنوی مولانا و تصحیح نسخ خطی به

تصرف آنان درآمد. اما این تصرف عدولتی هرگز به تملک نینجامید.

و ما هنوز مالک تفکر خودیم.

۱۵. تفکر ما زنده است و قابلیت آن را دارد که هر چه را که در

جهان هست، از منظر خود تبیین کند و این یعنی تصرف در عالم و

آدم. و این یعنی غلبه اندیشه بر اشیا. اگر غرب غلبه خود را مدیون

قدرت متکی بر تکنولوژی است، تفکر ما غلبه بر تکنولوژی و تصرف

آن را مدیون حقیقت طلبی خود است.

۱۶. ما در مقطعی از تاریخ خود هستیم که دیگر نیازی به شمار دادن

نداریم. ما توان فکری لازم را برای اثبات حقیقتی که به آن عشق

می ورزیم، در خود سراغ داریم.

۱۷. اما در باب این شماره نمی گویم که به کمال است. گرچه

کمال، مطلوب ماست. امید که نصیب ما عیب ما تلقی نشود.

کمیته های ما در بخشهای از کار بویژه موسیقی و تجسمی بسیار

مشهود است. و اهل هنر و فرهنگ، در شماره صفر مجله، این نقص را

بر ما خواهند بخشید. اما تشخیص عیب کار ما به لحاظ مضمون و

محتوای مقالات، بر عهده اهل نقد و نظر است که بر ما منت خواهند

نهاد و به کمک ما خواهند آمد تا در عرصه نقد و نظر بتوانیم جدی تر

پیش برویم.

در نیاید حال پخته هیچ خام

پس سخن کوتاه باید و والسلام ■

